



محمد مهدی سیدناصری

پژوهشگر حقوق بین الملل

کودکان

آینده فرهنگی ایران در گرو آن است که کودکان بتوانند در میان امواج انبوه پیشنهادهای دیجیتال، هویت مستقل، ریشه‌های فرهنگی و تخیل خلاق خود را حفظ کنند. در دهه‌های اخیر، با نسلی مواجه شده‌ایم که هر روز بیش از پیش توسط سامانه‌های هوشمند الگوریتم‌های دیجیتال شکل می‌گیرد. انتخاب موسیقی، بازی، فیلم، کارتون یا حتی کتاب‌هایی که به آن‌ها معرفی می‌شود، اغلب دیگر محصول هدایت مستقیم والدین یا مربیان فرهنگی نیست؛ بلکه تحت کنترل سازوکارهای نرم‌افزاری است که بر اساس الگوهای مصرف، الگوریتم‌های رفتاری و سود اقتصادی طراحی شده‌اند.

این وضعیت، که می‌توان آن را «فرهنگ الگوریتمی» نامید، چالشی عمیق برای هویت فرهنگی، رشد اجتماعی و حقوق بنیادین کودکان نسل دیجیتال ایجاد کرده است؛ چرا که کودکان نه تنها مصرف‌کنندگان محتوا، بلکه محصول انتخاب‌های خودکار و پنهان این سامانه‌ها شده‌اند. الگوریتم‌ها با تحلیل رفتار کاربران، مسیر انتخاب‌های فرهنگی کودکان را به‌طور نامحسوس شکل می‌دهند. کودکی که یک نوع کارتون یا بازی دیجیتال را بارها تجربه می‌کند، در چرخه‌ای محدود قرار می‌گیرد؛ محتواهای مشابه به او پیشنهاد می‌شوند و فرصت آشنایی با تنوع فرهنگی و هنری کاهش می‌یابد. این محدودیت نه تنها بر تجربه لحظه‌ای کودکان اثر می‌گذارد، بلکه با گذشت زمان، سلیقه و ذهنیت فرهنگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و می‌تواند منجر به شکل‌گیری هویتی مصرف‌محور و الگوریتم‌زده شود. الگوریتم‌ها در این فرایند نقش یک «مربی فرهنگی دیجیتال» را ایفا می‌کنند؛ نقشی که به‌طور سنتی بر دوش والدین، آموزگاران و نهادهای فرهنگی بود. اما تفاوت اینجا است که هدایت الگوریتمی نه بر اساس رشد اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی کودک، بلکه بر مبنای داده‌های مصرفی و منطق اقتصادی انجام می‌شود.

نسل آینده بازناب منطق سودمحور

از منظر حقوق کودک، این روند پیامدهای جدی دارد. حق کودکان بر دسترسی به فرهنگ متنوع و اصیل، که در کنوانسیون حقوق کودک و سیاست‌های فرهنگی کشورها به رسمیت شناخته شده، با منطق الگوریتمی و تجاری در تضاد است. این منطق با دیگر ارتباط علاقه و کنجکاوی طبیعی کودک نیست، بلکه محصول هدایت پنهان سامانه‌هاست؛ امری که حق کودک بر رشد آزادانه شخصیت و تخیل را محدود می‌کند. پیامدهای اجتماعی نیز قابل توجه است؛ الگوریتم‌ها موجب همگونی فرهنگی و تضعیف فرهنگ‌های محلی و ملی می‌شوند. کودکان در معرض انبوه محتوای مشابه و جهانی قرار می‌گیرند و فرصت تجربه قصه‌های ملی، ادبیات کلاسیک و میراث فرهنگی کاهش می‌یابد. نتیجه این است که شکاف میان فرهنگ کودک و هویت فرهنگی جامعه خودی گسترش می‌یابد و نسل آینده به جای بازناب فرهنگ ایرانی-اسلامی، بازناب منطق سودمحور سامانه‌های دیجیتال خواهد بود.

در این شرایط، والدین و نظام آموزشی مسئولیتی سنگین بر عهده دارند. والدین باید با نظارت فعال و آگاهانه از گرفتار شدن کودکان در چرخه محدودکننده الگوریتم‌ها جلوگیری کنند. گفت‌وگو با کودک، معرفی منابع فرهنگی متنوع و تشویق به تجربه‌های تازه، می‌تواند دامنه انتخاب‌های او را گسترش دهد. نظام آموزشی نیز نیازمند بازاندیشی است. سواد فرهنگی و دیجیتال باید به بخشی از برنامه درسی مدارس تبدیل شود تا کودکان بتوانند؛ میان محتوای دیجیتال متنوع، انتخاب آگاهانه داشته باشند، ارزش آثار فرهنگی اصیل را تشخیص دهند، از گرفتار شدن در چرخه تکرار و سطحی‌نگری محتوا جلوگیری کنند.

پاسخ‌های سیاسی و عملی

۱- تدوین سیاست‌های ملی حمایتی برای تضمین دسترسی کودکان به محتوای متنوع فرهنگی، با تأکید بر رشد اخلاقی و آموزشی.
۲- ایجاد پلتفرم‌های بومی و کودک‌محور که ارزش‌های فرهنگی و تربیتی را جایگزین منطق صرف‌تجاری کنند.

۳- آموزش والدین درباره سازوکارهای الگوریتمی و تأثیر آن‌ها بر ذهن و هویت کودک، تا نقش فعالی در هدایت فرهنگی فرزند خود ایفا کنند.
۴- گنجاندن سواد رسانه‌ای و فرهنگی در مدارس با تمرکز بر تحلیل محتوای دیجیتال و تقویت انتخاب نقادانه.
۵- حمایت از تولید محتوای اصیل فرهنگی-کودکانه، به ویژه بازاریابی قصه‌ها، اسطوره‌ها و ادبیات ملی در قالب‌های دیجیتال جذاب.

فرهنگ الگوریتمی، اگرچه بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی کودکان امروز است، نباید جایگزین خانواده و نظام تربیتی شود. والدین، مربیان و سیاست‌گذاران فرهنگی موظف‌اند مسیر انتخاب آزاد و آگاهانه را برای کودکان تضمین کنند. آینده فرهنگی ایران در گرو آن است که کودکان بتوانند در میان امواج انبوه پیشنهادهای دیجیتال، هویت مستقل، ریشه‌های فرهنگی و تخیل خلاق خود را حفظ کنند. در غیر این صورت، نسل آینده بیش از آن‌که محصول فرهنگ ایرانی باشد، بازناب منطق سودمحور سامانه‌های هوشمند خواهد شد.

آرمان ملی- نعمت مرادی: وقتی دغدغه اصلی نوشتن باشد، فرم و قالب چندان تفاوتی ندارد. خزر مهرانفر که هم‌زمان با داستان نویسی تجربه فیلم‌نامه‌نویسی را داشته می‌گوید: «من عاشق ادبیات و سینما هستم اما عاشق هیچ کارگردان و هیچ نویسنده‌ای نیستم. هیچ کارگردان و نویسنده‌ای نیست که تمام کارهایش را دوست داشته باشم». نویسنده‌ی کتاب‌های «در خیابان‌های همین شهر» و «حس بزَن چه اتفاقی برای نیکوفراز افتاده» با انتقاد از فضای نشر کتاب در کشور می‌گوید: «طبیعی است که نشر دنبال بازار و بازگشت سرمایه و سودش باشد... اما نتیجه را اینگونه برمی‌شمارد که: «همین است که بیشتر آثاری می‌بینیم که در حال بازتولید فرم‌ها و موضوعات پیشین هستند و از خلاقیت تهی هستند». آنچه در ادامه می‌خوانید، شرح مصاحبه با خزر مهرانفر است.

◀ **کمی از خودتان و آثارتان بگویید؟**

من خواندن را به‌طور حرفه‌ای از هفت‌سالگی شروع کردم؛ یعنی درست از زمانی که سواد خواندن و نوشتن را یاد گرفتم. از همان موقع هم عاشق نوشتن شدم. در هشت، نه‌سالگی، چون سوزه‌ای برای نوشتن نداشتم، داستان فیلم‌هایی را که برایم جذاب بودند می‌نوشتم. در نوشتن پشتکارم خوب است، اما در چاپ‌کردن نه. طوری که اولین کتابم را سال ۱۳۸۴ چاپ کردم دومی را شانزده‌سال بعد در سال ۱۴۰۰. آن هم باهل دادن‌های دیگران. هیچ‌کدام از دو کارم را در زمانی هم که به دست ناشر سپردم، شایسته چاپ نمی‌دانستم و فکر می‌کردم و می‌کنم هنوز باید خیلی بخوانم تا بتوانم چیزی بنویسم که خودم را راضی کنم.

◀ **شما اول فیلمنامه‌نویس بودید یا داستان نویس، به عبارتی شما کار هنری خودتان را با نوشتن فیلمنامه شروع کردید یا نوشتن داستان؟**

کارم را با نوشتن داستان شروع کردم اما به واسطهٔ پدرم چندتایی کار در سینما انجام دادم که ایده و طرح هیچ‌کدام از آنها مال خودم نبود و از کارگردان بود. من فقط ایده را پرورش دادم و نوشتم. اما فیلمنامه‌نوشتن را دوست دارم، به‌خصوص فیلمنامه‌های سریالی ماجراجو‌ر. با طوری که برای دل خودم و روحیه‌ما ماجراجویم چهار تاسریال پرماجرا نوشته‌ام که فکر نمی‌کنم هیچ‌وقت هم تلاشی برای تبدیل شدنشان به سریال کنم.

◀ **فیلمنامه «سرزمین رها» را شما نوشتید و پدرتان کارگردانی کرد. این فیلمنامه روایتگر چیست؟**

روایتگر زندگی مردی نویسنده است که به همراه دختر سندرورم دانش برای نوشتن به روستایی می‌رود تا چند وقتی آنجا اقامت کند و در آنجا هم‌زمان با ارتباط ذهنی با همسر درگذشته‌اش با افراد متفاوتی در روستا آشنا می‌شود. شاید بشود گفت بخشی از فیلم بر اساس واقعیت بود. دختر سندرورم دانی که در فیلم بازی می‌کرد، پدر جوانی داشت به نام «امیر پدرطالعی» که در تئاتر گیلان بسیار فعال بود و در ۳۸ سالگی بر اثر یک عمل جراحی درگذشت. زندگی کوتاه و غم‌انگیز امیر عزیز- از دواچش، تولد فرزندش، جدایی‌اش از همسرش و مرگش- پدرم را تحت تأثیر قرار داد. به‌خصوص که رابطه عاطفی قوی‌ای بین امیر و دخترش رها که در فیلم نقش خودش را بازی کرد بود. این شد که تراژدی واقعی و دستمایه‌ی ساختن رها در فیلم قرار گرفت.

◀ **طبق گفته منتقدان این فیلم امتیاز چهار از ده را گرفته است؛ در صورتی که این فیلم نمادی از یک آرامش‌پرو و توپییای ذهنی می‌تواند باشد. نظر شما در این باره چیست؟**

منتقدین نمره را به تمام یک فیلم می‌دهند، فقط بخشی از آن مربوط به فیلمنامه می‌شود. به نظر من نمره‌ای که از زوایهٔ دید خودشان داده‌اند درست است. به‌خصوص که «سرزمین رها» اصلا یک فیلم تجاری نیست و مولفه‌های سینمایی گیشه را ندارد و بسیاری از منتقدین معروف این مولفه را همیشه در نظر می‌گیرند. من خودم هم شاید با دست باز گفت‌وگو با کودک، معرفی منابع فرهنگی متنوع نهایتاً به فیلم بیشتر از شش ندهم به‌خصوص به فیلمنامه‌اش که از فضای ذهنی من بسیار دور و به فضای ذهنی پدرم نزدیک است.

◀ **اولین کتاب شما به اسم «در خیابان‌های همین شهر» در چه ژانری نوشته شده است؟**
«در خیابان‌های همین شهر» قرار نبود کتاب شود. یادداشت‌های نو جوانی و اوایل جوانی ام بود. نوعی تراواشات ذهنی که یک‌شب

روز گذشته عارف خرمشاهی (پسر بهاء‌الدین خرمشاهی) از درگذشت کامران فانی، پیشکسوت فرهنگی خبر داد که شنبه، ۲۲ آذر در بیمارستان سینا چشم از جهان فرو بست. کامران فانی، ادیب، مترجم، کتاب‌شناس و فهرست‌نویس برجسته، در سرای سالمندانی در کرج نگهداری می‌شد که با رسانه‌ای شدن آن، برای بررسی وضعیت سلامتی به بیمارستان انتقال یافت و در ادامه با همراهی چند نهاد فرهنگی به خانه سالمندانی در تهران رفت. این اواخر هم در بیمارستان بستری بود و مسعود پیرشکیان، رئیس‌جمهور، رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی را مامور رسیدگی و پیگیری فوری درمان و بهبود او کرد. کامران فانی متولد ۲۵ فروردین سال ۱۳۲۳ در قزوین بود که مدرک دانشگاهی کارشناسی ارشد کتابداری داشت. او در سال ۸۲ به عضویت پیوسته شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی درآمد. فانی عضو هیأت علمی کتابخانه ملی و مدتی هم سرپرست بخش ایران‌شناسی این سازمان بود.

برخی از آثار کامران فانی عبارتند از: سرعنون‌های موضوعی فارسی، رده‌بندی تاریخ ایران، رده‌بندی فلسفه اسلامی، فرهنگ موضوعی قرآن مجید، جنگ جهانی اول و دوم، دایره‌المعارف تشیع (نویسنده و ویراستار)، دانشنامه کودکان و نوجوانان، علم در تاریخ، جان برنال (ترجمه)، زردشت، سیاستمدار یا جادوگر؟، هنینگ (ترجمه)، سلوک روحی پنهون، سالیوان (ترجمه)، خطابه پوشکین، داستایوفسکی (ترجمه)، مرغ دریایی، انتوان چخوف (ترجمه)، آدم‌های ماشینیی، روایت‌ها، کارل چاپک (ترجمه)، موش و گرگ، گونتر گراس (ترجمه).

◀ **پیام تسلیت فرهنگستان زبان و ادب فارسی**
غلامعلی حداد‌عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی

خزر مهرانفر در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

داستان کوتاه‌ها حکم چرک نویسی رمان‌هایم را دارند



از عصر تا فردا صبح ساعت ساعت هشت نه- یعنی چیزی حدود سیزده چهارده ساعت نشستم پست کامپیوتر و با یک خط روبایی منسجم همه را به هم پیوند زدم و کمی هم شاخ وبال بیشتر بهش دادم و یک دفعه یک ناداستان بلند از تویش درآمد که اصلی‌ترین شاخصهٔ ناداستان بودنش نظریه‌پردازی‌های نویسنده است. ناشر کتاب «نشر فرهنگ ایلیا» در «رشت» بود. این کتاب با وجود اینکه کاری پرداخت‌شده نبود در جشنواره «واو» که تا سال ۱۴۰۰ هم برگزار می‌شد و معیار گزینش آثار، کتاب‌های متفاوت بود، جزو ده کتاب نهایی مرحلهٔ آخر بود. کتاب اول آن سال در جشنوارهٔ واو «به گزارش ادارهٔ هواشناسی فردا این آفتاب لعنتی...» اثر مهدی بزدانی خرم بود.

◀ **دومین کتاب شما مجموعه داستانی ست که از انتشارات نگاه منتشر شد، فضای این داستان‌ها در اقلیم خاصی اتفاق می‌افتد؟**

نه این داستان‌ها نه تنها اقلیم‌گرا نیستند، بلکه زمان محور هم نیستند. می‌توانند در هر برههٔ تاریخی در هر جایی در ایران اتفاق افتاده باشند. تنها داستان دوم مجموعه به نام «دکتر کندی هُلن» را در باغچهٔ خانه‌شان دفن کرده بود اقلیم به خاطر مرکز قرار دادن یک رخداد واقعی در آبادان و در سال آن حادثه در نظر گرفته شده است. «در خیابان‌های همین شهر» هم هیچ‌گونه اقلیم‌گرایی‌ای ندارد و می‌تواند در هر زمان و مکانی در ایران اتفاق بیفتد.

◀ **شما عاشق فیلم‌های کدام کارگردانی و عاشق کتاب کدام نویسنده، چرا؟**

من عاشق ادبیات و سینما هستم اما عاشق هیچ کارگردان و هیچ نویسنده‌ای نیستم. هیچ کارگردان و نویسنده‌ای نیست که تمام کارهایش را دوست داشته باشم. آثار بسیاری را دوست دارم اما از همان نویسنده و کارگردان آثار دیگرش را شاید دوست نداشته باشم. در کل کارگردان‌هایی که کلیت کارهای‌شان را دوست دارم در سینمای جهان به‌طور کلی کارهار برگمان، بونوئل، فلینی، برسون، آنتونیونی، بازولینی، تارکوفسکی، لیج، گدار، تروفو ورسولینی و... هستند. از کارگردان‌های روز شخص خاصی مورد علاقه‌ام نیست، اما خیلی‌های‌شان هستند که یک یا چندتا از فیلم‌های‌شان را دوست دارم. در سینمای قدیمی‌تر جهان هم. در سینمای ایران

هم به کارهای مهرجویی بیشترین تعلق خاطر دارم و بعد بیضایی. اما بیشتر به فیلم‌ها علاقه دارم تا به کلیت آثار. مثلاً به‌طور کلی به فیلم‌های کیارستمی خیلی علاقه ندارم. اما چند فیلمش مثل کلوژا، مسافر، خانهٔ دوست کجاست و گزارش را خیلی دوست دارم. در عین حال که به فیلم‌های شخصیت‌محور و داستانی مهرجویی و بیضایی به‌واسطهٔ اندیشه‌ای که در پس‌شان است خیلی علاقه دارم، به کارهای سهراب شهیدثالث و به‌خصوص طبیعت بی‌جان که هیچ شباهتی به کارهای مهرجویی و بیضایی ندارد علاقه‌مندم. سینمای علی حاتمی را خیلی دوست ندارم اما

کامران فانی کتاب‌شناس نامی درگذشت



در پیامی درگذشت کامران فانی را تسلیت گفت: «استاد کامران فانی، نویسنده، مترجم، کتاب‌دار، دانشنامه‌نگار و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی پس از دوره‌ای بیماری درگذشت و فقدان او موجب اندوه و تأثر استادان، پژوهشگران، همکاران ملی ایران به کار بست. با تجلیل از خدمات ارزشمند ایشان به فرهنگستان زبان و ادب فارسی، درگذشت این استاد فرهیخته را به جامعهٔ علمی و ادبی کشور و بستگان ارجمندشان تسلیت

داستان‌هایی که مکالمند و زمانمند نیستند، حضوری گذرا دارد.

◀ **ایده داستان ماجرای رنگی که گذشت و مرد آن را ندید، واقعا یک ایده خلاقانه بود. این ایده داستانی از کجا و به چه شکلی در ذهن شما نشأت گرفت؟**

در اواسط دههٔ هشتاد با پدرم برای دیدن لوکیشن برای پرورش ایدهٔ فیلمی که در ذهنش بود، به پارک جنگلی سراوان رشت رفته بودیم. بخشی از این پارک از سال‌ها پیش محل تخلیهٔ زباله‌های شهر رشت است. از لحظ بصری فضای غریب، تأثیرگذار و تأثیرانگیزی بود. دقیقاً شهر زباله‌ها بود و پر از زباله‌گرد‌ها در سنین مختلف. شیرابه‌های زباله‌ها تبدیل به رودخانه‌ای وسط این شهر شده بود و جریان داشت. فضایی بود که نمی‌شد به آن فکر نکرد. همان موقع ایدهٔ یک رمان با چنین فضایی توی ذهنم شکل گرفت که داستان ماجرای رنگی که گذشت و مرد آن را ندید، به نوعی یک اتود بود در آن فضا؛ یک دستگرمی برای نوشتن رمان.

◀ **ضعیف‌ترین داستانی که در این مجموعه نباید منتشر می‌شد، کدام داستان است و به چه دلیلی؟**

من داستان کوتاه چاپ‌شده ندارم و هرچه نوشته‌ام در این مجموعه داستان چاپ کرده‌ام. برایم حکم چرک نویس رمان نویسی را داشتند. در داستان کوتاه به اندازه‌ی رمان وسواس ندارم و راحت‌تر توانستم چاپشان کنم. پس اینکه کدام نباید منتشر می‌شد رانمی‌توانم بگویم چون هیچ داستان دیگری را حذف نکرده‌ام که بگویم این یکی را هم باید به خاطر ضعفش حذف کنم. اما ضعیف‌ترین داستان مجموعه را داستان اول می‌دانم. جهان بینی خاصی ندارد و فقط توصیف یک وضعیت است که شاید در جوانی برایم رویداد محوری‌اش جالب بود، اما از من امروز خیلی دور است.

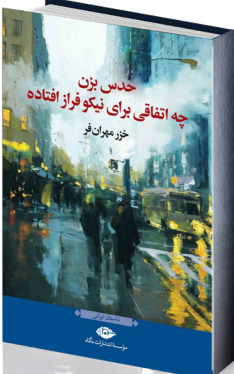
◀ **توضیحی در مورد وضعیت وخیم نشرها ارائه دهید که چرا نشرها از نویسنده‌های خلاق، کمتر اثر منتشر می‌کنند و بیشتر به دنبال ترجمه هستند و نویسنده‌های ما مجبورند سال‌ها کتاب چاپ نکنند و کتاب‌هاشان در گوشه‌ای خاک بخورد؟ آیا این امر باعث نابودی ادبیات داستانی ما می‌شود؟**

طبیعی است که نشر دنبال بازار و بازگشت سرمایه و سودش باشد. عموم مخاطب‌ها به آثار داستانی و فرم‌های آزموده‌تر علاقه بیشتری دارند. عموم نویسنده‌ها هم به نوشتن همین نوع آثار علاقه دارند. همین است که بیشتر آثاری می‌بینیم که در حال بازتولید فرم‌ها و موضوعات پیشین هستند و از خلاقیت تهی هستند. این امر اگرچه بدنهٔ ادبیات را حفظ می‌کند، اما به درونش صدمه می‌زند، به ادبیات مستقل و خلاقانه بود ج‌ای اختصاص داده نمی‌شود و نویسنده باید خودش هزینه کند و کارش هم طبیعتاً پخش نمی‌شود. نشرهای معتبر کشور هم که بازار پخش را در دست دارند، برای چاپ آثار متفاوت بویلی دریافت نمی‌کنند و اینکه کتاب، فروش خواهد کرد یا نه را معیار چاپ قرار می‌دهند. شاید یکی از راه‌حل‌ها با توجه به شرایط موجود این باشد که نویسنده‌ها ایده‌های خلاقانه‌شان را در دل داستان‌های داستان‌محوری جای دهند که هم بتوانند خلاقیت را در آثار داشته باشیم و هم معیارهای بازاربایسندانه نشرها را.

◀ **وسخن آخر؟**

سخن آخرم در مورد زبان است. زبان که تنها ابزار نوشتن نیست و بخشی از داستان است. متأسفانه بسیاری از نویسنده‌های جوان فقط به این فکر می‌کنند که تندتند داستان‌شان را بگویند و حرف‌های‌شان را در دل داستان بزنند بدون اینکه به زبان توجه کنند. زبان می‌تواند اثر را فرم دهد. می‌تواند فاصله‌گذاری کند و خیلی کارهای دیگر. بسیاری از داستان‌های کارگاهی‌ای که می‌خوانم، به زبان کمتر از هر چیز دیگر اهمیت داده‌اند.

نویسنده‌هایی داریم که برای من رازی‌های‌شان در داستان‌های متفاوت‌شان یک لحن و صدا و آوا دارند. در حقیقت زبان خودشان است. هرچند اگر آن زبان خوب و ساخته و پرداخته شده باشد خوب است، اما باید به تفاوت‌های زبانی توجه کرد. به نظر من هر روایتی زبانی را با خودش می‌آورد و یک نویسنده نمی‌تواند کارهای متفاوت‌ش را با یک زبان واحد بنویسد. مگر اینکه کلاً یک سبک و سیاق برای همهٔ کارهایش انتخاب کند. زبان بد می‌تواند یک داستان عالی را در به یک داستان معمولی تقلیل دهد.



می‌گویم و از درگاه پروردگار مهربان برای آن شادروان آمرزش و آرامش روان خواهم.»

◀ **پیام تسلیت معاون فرهنگی ارشاد**

در پیام محسن جوادی برای درگذشت کامران فانی، چهره سرشناس کتابداری، پژوهشگر و مترجم آمده است: «با اندوهی ژرف، درگذشت استاد کامران فانی را تسلیت می‌گویم؛ انسانی که نامش با «کتاب» نه از سر حرفه، که از جنس زیست فکری گره خورده بود. او از آن دست فرهیختگانی بود که دانش را نه برای انباشت، بلکه برای سامان دادن فهم جمعی می‌خواست؛ مردی که می‌دانست فرهنگ، بیش از آنکه به خطابه نیاز داشته باشد، به دقت، وسواس و سکوت اندیشمندانه محتاج است.

کامران فانی برای بسیاری از ما فقط کتابدار یا نسخه‌پژوه نبود؛ او حافظ نسبت ما با متن بود. در جهان او، ارجاع یک عمل اخلاقی بود و فهرست‌نویسی شکلی از تفکر. از محضر استادان بزرگ برخاست، اما خود به نهادی زنده بدل شد که بی‌هیاهو، بنیان پژوهش را استوار می‌کرد و به دانستن، شان و قاعده می‌بخشید.

فقدان او فقدان یک فرد نیست؛ غیبت نظمی است که سال‌ها با حضورش برقرار بود. یادش در هر کتابخانه‌ای که هنوز «پرسش» را جدی می‌گیرد و در هر پژوهشی که راه درست رجوع را می‌شناسد، زنده خواهد ماند. این ضایعه را به خانواده ارجمند ایشان، جامعه علمی و همه اهل فرهنگ تسلیت می‌گویم.»

مراسم تشییع پیکر این ادیب، مترجم، کتاب‌شناس و فهرست‌نویس، روز دوشنبه ۲۴ آذر ۱۴۰۴، ساعت ۹:۳۰ صبح از محل سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران به سمت قطعه نام‌آوران بهشت زهرا(س) برگزار خواهد شد.